

جغرافیای زبانهای ایرانی در آسیای مرکزی  
(در دوران اسلامی)

دامنه علمی تحقیقات جغرافیایی و تاریخی، چنان گسترش یافته که به راحتی علوم دیگر را در چهارچوب مطالعات خویش به کار می‌گیرد. دگرگونیهای زبانی، تغییرات و مهاجرت‌های پیاپی اقوام در دانش جغرافیای تاریخی، از ارکان مهم تحقیق در هر منطقه به شمار می‌روند. اصولاً وقتی مرزهای فرهنگی بدون توجه به مرزهای سیاسی کشورها، و فراتر از جهان سیاست، گسترش می‌یابند، دیگر علم تاریخ و علم جغرافیا محدود به یک مورد از علوم نمی‌شود و در پژوهشها حوزه علمی وسیعتری را دربر می‌گیرد. این حالت در مورد فرهنگ ایران بخوبی مصداق دارد. محدوده جغرافیایی فرهنگ ایران به مرزها محدود نمی‌شود و فلاتهای مختلفی را دربر می‌گیرد. زمانی دامنه‌های غربی کوههای هندوکش، گاه نیز بلندیهای پامیر در هیمالیا و ایامی هم دشتهای سرسبز حوضه دریاچه آرال را فرا می‌گیرد. در چنین محدوده وسیعی، اقوام و قبایل مختلفی زندگی می‌کنند که حیات فرهنگی آنان، تابع مسایل سیاسی زمان نیست و در طول تاریخ، روند زندگانی خود را در مناطق و مرزهای جغرافیایی مختلفی ادامه داده‌اند. پژوهش حاضر کوشش دارد تا تشابهات فرهنگی و زبانی این اقوام را در دوران اسلامی مورد مطالعه قرار دهد.

اقوام ایرانی زبان در سرزمینهای شرقی، در طول تاریخ در محدوده بسیار وسیعی گسترده بودند. قدیمیترین منطقه سکونت آنها شامل بخش بزرگی از آسیای مرکزی نیز می شد. آسیای مرکزی که جغرافیدانان مسلمان به آن آسیای وسطی می گفتند، سرزمینهای بخش شرقی دریای خزر تا ترکستان چین را در بر می گرفت. وضعیت جغرافیایی این ناحیه، بسیار متنوع بود (و اکنون نیز چنین است)، و گذشته از نواحی کوهستانی در جنوب شرقی آن - که کوهستانهای پامیر، قره تکین، حصار و غیره را در بر می گیرد -، دو رودخانه بزرگ آمودریا و سیردریا (جیحون و سیحون) هم در آن جریان دارند. رودهای دیگر منطقه که در جنوب غربی و شرق دریای خزر واقع شده اند، موقعیت دیگری دارند. در کرانه های این رودها (یعنی زرافشان، مرغاب و تجن) جمعیت زیادی متمرکز نیست و آنها نیز سرانجام به ریگزارها، می پیوندند. تمرکز جمعیت در این مناطق در طول تاریخ، بیشتر در نواحی کوهستانی و بخشهای شمالی آن بوده است، اگرچه مراکز تجاری جنوب هم به زشد شهرهای جنوبی کمک مؤثری می کرده است.<sup>۱</sup>

با آمدن قبایل آریایی زبان به آسیای مرکزی و بخشهای جنوبی آن یعنی سرزمین هند، و ایران، نوعی خویشاوندی زبانی در سراسر منطقه به وجود آمد. بعدها و در قرون متمادی، این تشابهات به نوعی در فرهنگ اقوام و قبایل مختلف آن متجلی بوده و موضوع پژوهشهای بسیاری از محققان را تشکیل می داده است. باورهای دینی و عقیدتی و مسایل اسطوره ای از جمله این پژوهشها بوده اند. همچنین تشابهات و خویشاوندی زبانی که هنوز هم در علم انشقاق مورد بررسی قرار می گیرد، از نکات جالب و مطالب مورد تحقیق است.

با تشکیل حکومتهای مختلف در فلات ایران، ارتباطات و مناسبات فرهنگی چهره دیگری به خود می گیرد و این نزدیکیها، با مسایل سیاسی وقت نیز درهم می آمیزد. حکومتهای هخامنشی و اشکانی در بخشی از آسیای مرکزی، معیارهای فرهنگی جدیدی به وجود آوردند و آثار دیگری از خود به جای گذاشتند.<sup>۲</sup>

۱. باید یادآوری کرد که سابقه سکونت بشر در آسیای مرکزی، به دورانی بسیار قدیمتر یعنی عصر حجر جدید و عصر مفرغ بازمی گردد.  
 ۲. آثار به جای مانده از اشکانیان، نه فقط در حیات فرهنگی منطقه تأثیر گذاشت، بلکه شیوه های سنتی و هنرهای بومی را نیز تغییر داد. آثار به دست آمده از نواحی تحت نفوذ هخامنشیان و اشکانیان، امروزه حاکی از این تأثیرات است. در زمان کورش هخامنشی، بخشی از آسیای مرکزی به تصرف ایران درآمد که در زمان حکومت جانشینانش، کمبوجیه و داریوش اول نیز کمکان حفظ شد. اشکانیان خود به تنهایی، حکومت اشکانی جدیدی را در بخش جنوب غربی آسیای مرکزی به وجود آوردند.

در کتاب مذهبی ایرانیان یعنی «اوستا» - که از قدیمیترین آثار در رابطه با زبانهای ایرانی به شمار می رود - به کرات به نواحی مختلفی که امروزه آنها را در زمره آسیای مرکزی می دانیم، اشاره شده است. از جمله می توان به گاوا (جایگاه سفدیان)، مرغو (مرغیان)، بختی (باکتریا)، هریوه (منطقه هریرود و هرات)، بلخ، خوارزم (خوارزم) و غیره اشاره کرد. در قرون سوم، چهارم و پنجم میلادی، در بخشهای مختلفی از آسیای مرکزی، با تشدید مهاجرت قبایل ایرانی زبان (که برخی از آنها، مهاجرت خود را حتی قبل از میلاد شروع کرده بودند)، حکومتهای محلی مقتدری به وجود آمد طخارستان راه دیگری پیمود؛ خوارزم از کوشانیان جدا شد و سرانجام با ازین رفتن هیاطله (هپتالیان)، ساسانیان موقعیت جدیدی در منطقه غربی آن پیدا کردند. (مناطق شرقی آسیای مرکزی در دست خاقانات ترک زبان بود). همزمان با ورود اعراب، سفدیان که در بخشهای شمالیتر حکومت می کردند، سهم بسزایی در اشاعه فرهنگ منطقه برعهده داشتند. در سال ۳۱ق/ ۶۵۱ م سفدیان مورد حمله اعراب واقع شدند و مقاومت زیادی از خود نشان دادند. شکست آنان باعث شد که مسلمانان بتوانند در ناحیه آسیای مرکزی در مقابل چین قرار گیرند و دقیقاً از سال ۱۳۴ق/ ۷۵۱ م بود که خلافت شرقی اعراب در منطقه آسیای مرکزی وارد مرحله جدیدی شد و در روند زندگانی مردم آنجا، تغییراتی به وجود آورد.

حکومت مسلمانان در مشرق ایران و در سرزمینهای ماوراءالنهر و خراسان بزرگ از استحکام کافی برخوردار نبود. حرکتهای ضد دولتی در میان مردمان سغد، ختلان، طخارستان، فرغانه و خراسان نشانه قیام مردم بر علیه آنان است. این اعتراضات سیاسی نه تنها در میان قبایل ایرانی زبان منطقه، بلکه در بین قبایل ترک زبان نیز دیده می شد. بزرگان محلی که از جانب خلفا، تعیین و یا تأیید می شدند، به تدریج استقلال بیشتری می یافتند. در اوایل قرن سوم هجری قمری/ نهم میلادی، سلسله های محلی عملاً مستقل بودند. این سلسله ها مانند طاهریان، صفاریان، اداره منطقه وسیعی از آسیای مرکزی را برعهده داشتند. دولت سامانیان که مرکز آن بخارا بود، از نظر سیاسی چنان قدرتمند بود که نه فقط ماوراءالنهر، بلکه نواحی خراسان، شرق ایران و افغانستان (کنونی) را نیز تحت نفوذ خود داشت. این حکومت همان قدر که از نظر سیاسی مهم است، از نظر اشاعه فرهنگ و زبان ایرانی نیز قابل توجه است. سامانیان که خود به زبان پارسی دری سخن می گفتند، تأثیرات عمیقی در اسکان قبایل و تحکیم زبان فارسی به جای گذاشتند. انقراض سامانیان

به وسیله غزنویان ترک زبان- که زیر لوای قراخانیان در نواحی جنوبی رشد کردند-، به نفوذ قبایل ترک کمک فراوانی کرد. بعدها حمله های متعدد لشکریان مغول نیز ساختار دیگری به وجود آورد که در تغییرات جغرافیای سیاسی آسیای مرکزی مؤثر بود. از اواسط قرن پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی قبایل ترک زبان سلجوقی به سرعت رشد کردند و تغییرات کمی عمده ای در مردم ایرانی زبان و ترک زبان به وجود آوردند. سلجوقیان توانستند، حکومت وسیعی از چین تا سواحل دریای مدیترانه پدید آورند. پایتخت آنها مرو بود. حمله و استیلای مغولها، دگرگونیهای بسیاری از نظر قومی و زبانی به وجود آورد. در دو قرن بعد نه تنها سراسر ماوراءالنهر، بلکه بخشهای جنوبی آن نیز تحت سلطه قبایل ترک زبان درآمد که خاندان ترک زبان شیبانی (ازبکان) از جمله آن بودند. جنگهای شیبانیان و صفویان ترک زبان در همین مناطق به مناسبات فرهنگی، بویژه گسترش زبان فارسی در آسیای مرکزی لطمه زیادی وارد کرد و باعث نتایج سیاسی مهمی از جمله تأسیس دولت افغانستان شد. (۱۷۴۷م). با وجود این قبایل ایرانی زبان این نواحی، بویژه در شمال سرزمینی که امروزه افغانستان نامیده می شود، به حیات خود ادامه دادند.

همزمان با این تحولات سیاسی، در بخشهای مرکزی آسیای مرکزی هم تغییراتی پدید آمد که جغرافیای سیاسی منطقه را متحول کرد. مناطق تحت نفوذ فرهنگ و زبان ایرانی مانند امارات بخارا، خان نشین خیوه و خوقند، در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰م به روسیه پیوستند. این امر نه تنها در آسیای مرکزی، بلکه در بخشهای دیگری مانند قفقاز که در آنجا اقوام ایرانی زبان مانند آسی ها، کردها، طالشی ها و تاتی ها سکونت داشتند، صورت گرفت.

تغییرات سیاسی که طی قرون متمادی در منطقه آسیای مرکزی رخ داد، و منجر به اسکان قبایل مختلف و تأسیس حکومتهای گوناگون شد، تغییراتی اساسی در نقشه زبان منطقه به وجود آورد، چه غلبه هر قوم باعث تقویت روابط فرهنگی یا اقتصادی و در نتیجه غلبه و توسعه زبان آن قوم می شد.

قبل از گرایش آسیای مرکزی به دین اسلام، لهجه های مختلف زبان ایرانی در سراسر خراسان بزرگ گسترش یافته بود. کشف نوشته های ایرانی میانه در مرو و وجود اشعار و تصانیف پارسی براساس گزارشهای ابن مقفع و مقدسی در بلخ، نشانگر این امر است و از همین دو مرکز فرهنگی است که زبان ایرانی به نواحی شمالیتر ماوراءالنهر هم راه یافته و با

دیگر لهجه‌های ایرانی، سغدی و طخاری، درآمیخته است. احتمال این که زبان ایرانی همراه با آیین مانی در مراکز بزرگ آسیای مرکزی نفوذ کرده باشد، بسیارست. ذکر این نکته لازم است که در حدود سال ششصد میلادی محفل بزرگی از روحانیون مانوی در سمرقند وجود داشته است و شواهد به دست آمده از منطقه این نکته را ثابت می‌کند. با ورود اسلام به منطقه، زبان ایرانی نو و یا به بیان دیگر زبان پارسی، نقش مهمتری در حیات فرهنگی و اقتصادی نواحی خلافت شرقی برعهده گرفت، بویژه که بسیاری از حاکمان منطقه غیر عرب بودند. حتی تبلیغ دین مبین اسلام نیز به زبان پارسی صورت می‌گرفت، از جمله در مسجد بخارا که یکی از مراکز مهم تجمع مسلمانان شده بود (بعد از سال ۷۱۳ م). دادوستد و رفت و آمد تجاری مسلمانان در جاده تاریخی ابریشم و شهرهای مجاور این راه تجارتي، باعث شده بود که حتی اصطلاحات خرید و فروش و اوزان و مکاییل مرسوم در ایران به کار رود،<sup>۳</sup> و زبان پارسی عملاً زبان رسمی تجارت بود.<sup>۴</sup> به جرأت می‌توان گفت که از قرن سوم و چهارم هجری قمری/ نهم و دهم میلادی زبان فارسی، زبان تکلم مردم سمرقند و بخارا بوده است. مقدسی جغرافیدان معروف، وضعیت زبانهای آسیای مرکزی در مناطق شاش، سغد و بخارا را بدین گونه شرح می‌دهد:

... و لسان الشاش احسن السنة، هیطل و للصفند، لسان علی حذة یقاریها السنة  
رساتیق بخارا و هی مختلفة جداً مفهومة عندهم.<sup>۵</sup>

مقدسی به صراحت می‌گوید که سغدیان زبان خود را داشته‌اند و زبانهای رستاقهای بخارا با آن شباهت داشته است. زبانهای مزبور بسیار گوناگون، اما قابل تفهیم بوده‌اند. چنین برمی‌آید که لهجه‌های سغدی حتی در بخشهای علیای زرافشان هم وجود داشته است و یکی از آن لهجه‌ها در درهٔ یغناپ- حتی تا زمان ما- حفظ شده است. مردمی که زبان یغناپی را حفظ کردند، زبان تاجیکی و یغناپی را نیز بخوبی می‌دانستند. اما در جریانات بعدی زمان، زبان تاجیکی بتدریج گسترش بیشتری یافت. ناگفته نماند که تماسهای ممتد

۳. برای آگاهی بیشتر پیرامون اصطلاحات ایرانی اوزان و اندازه‌های متداول در شرق خلافت در قرون نخستین اسلامی رجوع کنید به والتر هینس، اوزان و مقیاسها در اسلام، ترجمهٔ غلامرضا ورهرام (تهران، ۱۳۶۷)، فصل ایران.

۴. مکاتبات و بایگانی «دواشتیج شاه سغد و سلطان سمرقند» بهترین مدرک تاریخی برای اثبات به کار بردن زبان سغدی در مناطق درهٔ زرافشان، واحهٔ کشک دره و ناحیهٔ هفت آب است.

۵. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (لیدن، ۱۹۶۷)، ص ۳۳ و بعد.

زبانی باعث وارد شدن عناصر سغدی در زبان فارسی شد و زبان پارسی هم به همین علت لهجه های محلی طخارستان را تحت الشعاع قرار داد.

در پامیر، در دره «ونج» با گذشت زمان لهجه ای محلی از شاخه شرقی ایرانی مغلوب زبان تاجیکی شد. می توان چنین نتیجه گرفت که در اثر حوادث سیاسی و تاریخی، زبان غالب در طول زمان، ترکیبات لغوی جدیدی را از زبان منطقه مغلوب برای غنی تر شدن خود می پذیرد، اگرچه، ممکن است این امر قرنها طول بکشد. همین مورد درباره اختلاط زبان ترکی قبایل اسکان یافته در برخی نواحی آسیای مرکزی مانند هفت آب (بلاساغون)، فرغانه و چاچ (شاش) صدق می کند که نتیجه تداخل فرهنگی و اشتغال مردمان ترک زبان در شهرهای مجاور آن بوده است (این تحول بویژه در زمان قراخانیان و سلجوقیان صورت گرفت). بهترین مثال دوزبانی بودن مردم منطقه، استناد به آثار محمود کاشغری و ابوریحان بیرونی است. کاشغری خود ترک زبان بود، اما تألیفات خویش را به عربی نوشت. بیرونی نیز که زبان خوارزمی داشت، در آثار خود، لغات ترکی به کار برده است. اما با وجود گسترش زبان ترکی، انتشار زبان فارسی همچنان ادامه داشت و مناطقی یافت می شد که در انحصار زبان فارسی بود. فرامین و احکام فارسی خوارزمشاهیان بویژه تکش، نشانگر آن است که در قرون ششم و هفتم هجری قمری زبان فارسی نقش و اهمیت خاص خود را داشته است. زمینه های تاریخی پراکندگی زبانهای ایرانی روشن می کند که شهرهای واقع در بخش جنوبی سیردریا تا قرن ششم هجری قمری به فارسی سخن می گفتند. یا مردمان ناحیه مرغلان تا قرن نهم و مرو تا پایان قرن دوازدهم قمری و بخارا تا قرن حاضر دوزبانه بوده اند و زبان فارسی در آنها غلبه داشته است (در قرن بیستم نیز در برخی مناطق این تفوق به گونه ای مشاهده می شود). این حالت در داخل فلات ایران و در بخشهای شمال غربی آن در زمان سلجوقیان به وجود آمد. قبایل ترک زبان مهاجر به نواحی شمال غربی ایران، برخوردی میان زبان ترکی با لهجه های محلی آذری به وجود آوردند. در طی قرنهای برخی از مردم ترکی را پذیرفتند، اما در بخشهایی از منطقه هم لهجه های قدیم ایرانی مانند تاتی و طالشی حفظ شد. این گرایش به زبان ترکی، حتی در خود خراسان و در بین قبایل کرد آنجا به راحتی قابل تشخیص است (و امروزه نیز مشاهده می شود).

نتیجه تاریخی تحقیقات جغرافیایی درباره زبان، حاکی از آن است که حدود هزار و پانصد سال زبانهای ایرانی موجود در آسیای مرکزی به شدت تحت فشار زبان ترکی قبایل قرار

گرفته و در واقع مدتی نیز عقب نشینی کرده است. یعنی خوارزمیان، سغدیان، (و در داخل مرزهای کنونی ایران، ایرانی زبانان بخش جنوبی آذربایجان) برخی و یا کلاً، به زبان ترکی صحبت می‌کنند. این دگرگونی در روستاها بسیار چشمگیرتر از شهرها بود، زیرا ترک زبانان ابتدا در روستاها ساکن بودند. اما شهرهای بزرگ اصالت زبانی خود را تا حد زیادی حفظ و یا این که در محافل کوچکتری آن را تقویت کردند. به طور مثال می‌توان شهرهای بخارا، سمرقند و بویژه دوشنبه را نام برد. در حال حاضر بخش بزرگی از مردم آسیای مرکزی مانند قرقیزی، ازبکی، کازاخی، ترکمنی و قزاقلیپاقی به زبانهای ترکی سخن می‌گویند. با وجود این، زبانهای ایرانی این منطقه از هر فرصت تاریخی و یا سیاسی برای گسترش خود بهره گرفته‌اند. در قرن بیستم میلادی، زمانی که به دلایل مرزبندیهای سیاسی، محدوده سیاسی (و نه فرهنگی) آسیای مرکزی مشخص می‌شد، برخی نواحی برای تمایز و جلوگیری از اختلاط با اقوام دیگر، زبان تاجیکی را برگزیدند و در نواحی سرخان دریا، قزل‌مو و شیرآباد دریا به پارسی سخن گفتند.<sup>۶</sup> در نواحی جنوبی آسیای مرکزی و در خاک افغانستان کنونی هم این تحول دیده می‌شود. قبایل چهار اویماق که از چهار فرقه تیمنی، هزاره، تیموری و زوری تشکیل شده‌اند،<sup>۷</sup> به طور کلی در شمال غربی افغانستان سکونت دارند. آنان قبلاً به زبانهای ترکی-مغولی سخن می‌گفتند، اما اکنون به زبان فارسی (تاجیکی) تکلم می‌کنند. هزاره‌ها هم به تاجیکی صحبت می‌کنند، در صورتی که قبلاً دارای لهجه‌های مغولی بودند. قبایل غلزایی ساکن شرق افغانستان تا قرن چهارم هجری قمری / دهم میلادی ترک زبان بودند، اما بتدریج بر اثر برخورد با افغانان پشتوزبان، زبان آنها را پذیرفتند و تقریباً زبان خود را به فراموشی سپردند.

نکته جالبی که از نظر جغرافیای مذهبی و نیز جغرافیای زبان حایز اهمیت است، آن است که مردم این نواحی، همگی مسلمان هستند و از همان قرون نخستین، به اسلام

۶. قبول و تقویت زبان پارسی در این مناطق به منزله فراموشی سنتهای قبیله‌ای- که ترکی است - نبوده است. ساکنان دره حصار به گونه قابل توجهی، خود را تاجیکان- ترک می‌خوانند.

۷. برای آگاهی بیشتر پیرامون قبایل اویماق و محل سکونت چهار اویماق و به طور کلی ریشه‌یابی آنان رجوع کنید به: رساله «نژادنامه افغان»، به تصحیح مریم میراحمدی (تهران، ۱۳۶۸)، ضمیمه مجله تحقیقات تاریخی، ش ۲، ۱۳۶۸، ص ۶۵ و بعد.

گرویده‌اند. چنین استنباط می‌شود که با وجود گسترش اسلام، زبان عربی نتوانسته جایی برای خود باز کند، اگرچه به زبان ترکی و ایرانی این مناطق، لغات عربی متعددی وارد شده است. البته دلیل تاریخی این امر روشن است، زیرا زبانهای ایرانی در میان اقشار مختلف جوامع و در بین مردم رشد یافت، در حالی که زبان عربی به طور کلی زبان دولتی باقی ماند و با وجود آن که به وسیله مورخان، جغرافیدانان و دانشمندان دیگر کتابهای بسیاری به زبان عربی نوشته شد، اما ریشه عمیقی در بین مردم نیافت. این امر در داخل ایران نیز صدق می‌کند. زبان ادبی پارسی تا پایان قرن چهارم هجری قمری/دهم میلادی، به معنی وسیع کلمه، زبان عربی را عقب رانده بود. دربار قابوس بن وشمگیر مملو از شاعران فارسی‌گو بود. محمود غزنوی خود شاعران فارسی زبان را تشویق می‌کرد و شعرایی مانند عنصری، بلخی و فرخی سیستانی در دربار وی بودند. رودکی و فردوسی نیز در همین ایام می‌زیسته‌اند. «دانشنامه‌علایی» بوعلی سینا هم به زبان فارسی نوشته شد. ابن سینا تألیفات متعددی به زبان فارسی نوشت تا «فایده آن عام باشد». غزنویان در پایتخت خود غزنه، بسیاری از مورخان را هم گرد آورده بودند. ابوسعید گردیزی تاریخ معروف خود «تاریخ زین الاخبار» را در گردیز (شرق غزنه) طرح ریزی کرد و در غزنه به پایان رساند. «تاریخ بیهقی» و «تاریخ سیستان» نیز در همین مناطق و در قرن پنجم هجری قمری نوشته شده‌اند. در آن ایام در واقع در بلاد خراسان و ماوراءالنهر به فارسی تکلم می‌کردند. اعتبار زبان فارسی مجدداً به سرعت به جایی رسید که نه تنها آسیای مرکزی و خراسان، بلکه نواحی دورتر مانند شمال هندوستان و آسیای صغیر را نیز در بر گرفت. می‌توان گفت که در محدوده ترکستان چین در شرق، افغانستان از جنوب، آذربایجان در شمال و سرانجام آسیای صغیر در غرب به فارسی سخن می‌گفتند. در خارج از مرزهای سیاسی کنونی ایران، شاعرانی مانند ناصر خسرو از قبادیان، جامی مقیم هرات، امیر خسرو دهلوی، جلال‌الدین بلخی، سوزنی سمرقندی و نظامی گنجوی اشعار خود را به فارسی سروده‌اند که این امر بهترین گواه برای انتشار زبان فارسی در خارج از محدوده ایران است.

از قرن هفتم هجری قمری/سیزدهم میلادی و با روی کار آمدن حکومت مغولان در هند که مؤسس آن بابر (۱۵۳۰-۱۴۸۲ م) بود، زبان فارسی جایگاه دیگری در هندوستان یافت. بسیاری از مردم فارسی زبان از ماوراءالنهر و شهرهای داخلی ایران به آن جا مهاجرت و آثار خود را به فارسی تألیف کردند که از آن جمله می‌توان، عرفی شیرازی، غزالی



مشهدی، نظیری نیشابوری، ضیاء الدین نخشبی و غیره را نام برد. شاعران دیگری هم بودند که اصلاً هندی بودند اما به فارسی سخن می‌گفتند مانند مسعود سعد سلمان لاهوری، جمال الدین محمد عوقی و عبدالقدیر بیدل و غیره. با توجه به این که اشاعه زبان فارسی از قرن چهارم هجری/دهم میلادی و با رشد حکومت سامانیان در آن مناطق رو به افزایش گذاشت، کمتر جای شگفتی است که در قرون بعد و تحت حکومت غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان زبان فارسی نقش مهم خود را ایفا نکرده باشد.<sup>۸</sup> باید تأکید کرد که حتی پس از ورود مغولان به ایران و در دوران حکومت آنان و بویژه در عصر تیموریان که نفوذ گسترده‌ای در مناطق آسیای مرکزی داشتند، زبان فارسی، زبان مکاتبات رسمی دولتی بود، همان گونه که بسیاری از فرامین و متاشیر آن عهد، هم اکنون نیز در دست است.<sup>۹</sup> در قلمرو سلجوقیان بزرگ، علاوه بر مراکز آنان مانند مرو و اصفهان در داخل ایران، در سرزمین آسیای صغیر نیز که تحت سلطه سلجوقیان بود، زبان فارسی، زبان رسمی مکاتبات دولت بود. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که خط، زبان و ادب فارسی در تمام شئون فرهنگی و نیز سیاسی مناطق آسیای مرکزی و سرزمینهای خاورمیانه (کنونی) رواج داشته است.<sup>۱۰</sup>

نگرشی جدید به مضامین شاهکار ادب فارسی یعنی «شاهنامه» جالب توجه است. حماسه‌های «شاهنامه» از نظر منشاء پیدایی با اسطوره‌ها و تمثیلهای آسیای مرکزی، بستگی زیادی دارد. رویدادهای تاریخی و روایات آن اغلب در خراسان، ماوراءالنهر، سیستان و در واقع در مناطق آسیای مرکزی اتفاق افتاده‌اند،<sup>۱۱</sup> در حالی که گزارش ایرانیان از اساطیر و

۸. قدیمیترین تذکره‌ای که در دست است، کتاب محمد عوقی «لباب‌الالباب» است. از یکصدوشش شاعری که عوقی در زمان سلجوقیان برمی‌شمارد، شصت و هشت نفر از اهالی ماوراءالنهر و خراسان و شانزده نفر از غرب ایران بوده‌اند.

۹. برای اطلاع از مدارک تاریخی عصر مغول نگاه کنید به: عبدالحسین نوایی، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمورتا شاه اسماعیل (تهران، ۱۳۵۶).

۱۰. به این مناطق باید نقاط دیگری مانند آذربایجان بزرگ، افغانستان، هندوستان و نواحی کردزبان را هم اضافه کرد. به‌طور مثال می‌توان به نویسندگان آنجا و آثارشان از جمله بدرچاچی مؤلف داستان معروف «طوطی‌نامه»، امیر بدلیس شرف‌الدین مؤلف «شرفنامه بدلیسی» و سرانجام خواجه نعمت‌الله مؤلف «مخزن افغانی» اشاره کرد.

۱۱. توجه علاقه‌مندان را به کتاب ارزشمند ذیل جلب می‌کنم:

نلدکه، «حماسه ملی ایران»، ترجمه بزرگ عنوی (تهران، بی‌تا). صفحات متعدد. اصل این کتاب ابتدا، در بخش اثر معروف، به نام «فقه اللغة ایرانی» تألیف گایگر به چاپ رسید. بعدها در برلین و لپزیگ هم به‌طور جداگانه انتشار

روایات تاریخی از غرب ایران کمتر بوده است و اصولاً جای «تردید است که ایرانیان مغرب، ادبیاتی حماسی که قابل مقایسه با ادبیات ایرانیان شرقی باشد، پدید آورده باشند.<sup>۱۲</sup>

باید اذعان داشت که نویسندگان و شاعران مناطق خراسان و ماوراءالنهر در اشاعه زبان فارسی و تحکیم و تطور آن در نواحی آسیای مرکزی نقش عمده‌ای برعهده داشته‌اند، به طوری که امروزه نیز زبان فارسی (با کمی اختلافات لهجه‌ای) در اغلب آن مناطق رواج دارد. به همین علت شایسته نیست که قلمرو زبان و فرهنگ ایران به مرزهای سیاسی کشورها محدود شود. امروزه حوزه جغرافیای زبانهای ایرانی و بویژه فارسی کنونی را باید علاوه بر ایران، در افغانستان، برخی نواحی پاکستان، بخشهایی از اتحاد جماهیر شوروی، جنوب غربی چین و حتی در عراق و سوریه یافت. در بعضی از این نواحی، شاخه یا لهجه‌هایی از زبانهای ایرانی گسترش و رواج دارد مانند آسی در قفقاز، کردی در حلب و دمشق و ترکیه، و سرانجام لهجه کومزاری در سواحل عمان در شبه جزیره عربستان.<sup>۱۳</sup> در شرق و شمال ایران هم زبان بلوچی و لهجه‌های پامیری و تاجیکی گسترش دارد، اما با وجود این مردم این مناطق به زبان رسمی سرزمین خود تکلم می‌کنند.

تعیین تعداد کسانی که امروزه در محدوده آسیای مرکزی به زبان فارسی سخن می‌گویند، کار آسانی نیست. اما در ایالات جنوب شرقی شوروی، چندین هزار نفر سکونت دارند که نه فقط به زبان فارسی تکلم می‌کنند، بلکه خود را ایرانی می‌دانند. این مردمان اغلب در ایالت ازبکستان، در شهرهای بخارا، سمرقند، جیزک و کته‌گوران؛ و در ترکمنستان در شهرهای عشق‌آباد و مرو سکونت دارند. در ایالت تاجیکستان، تشابهات و نشر زبان فارسی به گونه دیگری است. از میان زبانهای ایرانی متقدم و لهجه‌های پارسی آن قرون، امروزه زبان فارسی و زبان تاجیکی کنونی در کنار یکدیگر گسترش می‌یابند. تفاوت این دو زبان در منشاء و ریشه نیست، بلکه بیشتر در آواشناسی و مسایل مربوط به آن است. در واقع ساخت زبان از لحاظ دستوری و لغات یکسان است اما حروف

۱۲. احسان یار شاطر در مقاله «تاریخ ملی ایران» در کتاب بویل، «تاریخ ایران کمبریج»، ترجمه حسن انوشه (تهران، ۱۳۶۸)، ج ۳، بخش اول، ص ۵۰۰.

۱۳. لهجه ایرانی کومزاری در میان قبیله کوچکی در بخش شبه جزیره المسمند در بخش پیش‌آمدگی خشکی در تنگه هرمز صحبت می‌شود.

صدا دار و تلفظ کلمات در دو زبان، تفاوت می‌کند. تفاوت‌های آواشناسی دو زبان، اگرچه قدمت زیادی دارد، اما در زمان حاضر نیز در تلفظ لغات، بدون آن که به مفاهیم آن لطمه ای بزند، دیده می‌شود. باید یادآور شد که این اختلاف در تلفظ پس از قرن هشتم هجری قمری/چهاردهم میلادی به وجود آمده است، زیرا نسخه های خطی یاد شده در آسیای مرکزی که با الفبای عربی است، هیچ یک از این تفاوتها را نشان نمی‌دهد. مسلماً رویدادهای تاریخی و سیاسی منطقه در این تغییرات نقش مؤثری داشته‌اند. از قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی، دگرگونیهای متعددی در پناساپت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیش آمد که نتیجه آن بیشتر قطع روابط فرهنگی بود. به طور مثال برخوردهای سیاسی صفویان در این قرن و پس از آن و همچنین قطع رابطه سیاسی شهر فرهنگی مرو به علت حملات امیران بخارا (در پایان قرن سیزدهم هجری قمری/ هجدهم میلادی)، و نیز مهاجرت مردم به نواحی دیگر و اشغال اراضی فارسی زبان به وسیله قبایل ترکمن باعث شد که ارتباط و تماسهای فرهنگی فارسی زبانان با مردمان آن نواحی - که روزگاری مراکز اتصال زبان فارسی با بخشهای دوردست مرکز آسیا بودند- قطع شود. این تحولات تاریخی همچنین باعث شده که لغات ادبی قدیمی، کاربرد کمتری در زبان تاجیکی داشته باشد (همان طور که در فارسی کنونی نیز ترکیبات ادبیات متقدم کمتر است). علاوه بر آن به دلیل موقعیت جغرافیایی آسیای مرکزی و وضع تاجیکها در آن نواحی، لغاتی از ترکی (ازبکی) وارد زبان آنها شده است. اما با وجودی که در دو قرن اخیر به علت تماس با واژه‌ها و زبانهای اروپایی، هم به زبان فارسی کنونی و هم به زبان تاجیکی، لغات بسیاری وارد شده است، باز هم هردوی آنها اصالت، ساخت و ذخیره اصلی لغات خود را حفظ کرده‌اند و به حیات معنوی خویش در کنار یکدیگر و خارج از مرزهای سیاسی، تداوم می‌بخشند.

### کتابشناسی

- مقدسی، مطهر بن طاهر: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (لیدن، ۱۹۶۷).  
 میراحمدی، مریم: (تصحیح)، نژادنامه افغان (مؤلف ناشناخته)، (تهران، ۱۳۶۸).

نلدکه، تودور: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی (تهران، بی تا).  
 نوایی، عبدالحسین: اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمورتا شاه اسماعیل (تهران، ۱۳۵۶).  
 هینس، والتر: اوزان و مقیاسها در اسلام، ترجمه غلامرضا ورهرام (تهران، ۱۳۶۷).  
 یارشاطر، احسان: «تاریخ ملی ایران» در تاریخ ایران کمبریج، ج ۳، ترجمه حسن انوشه (تهران، ۱۳۶۸).

- Bailey, H. W., Persia, II, Language and dialects. EI, 1936, Bd. III, P. 1050 - 1058  
 Bailey, H. W., The content of Indian and Iranian Studies, (Cambridge, 1938).  
 Geiger, W., Ostiranische Kultur in Altertum (Erlangen, 1882).  
 Geiger - Kuhn, Grundriss der iranischen Philologie 2 Bde. (Strassburg, 1895 - 1904).  
 Gershevitch, I., «Iranian Literature», (Literature of the East), (London, 1953), P.50-73.  
 Hansen, O., «Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal von Karabalgasum» (Journal de la Société Finno - Ougrienne, 44, 3 (Helsingfors, 1930)  
 Henning, W. B. «Sogdian Loan- Words in New Persian», BSOAS, Vol. 10, Part I, 1939, P. 93 - 106.  
 Lerch, P., Khiva oder Kharezm, Seine historischen and geographischen Verhältnisse, Spb., 1873 Nöldeke, Th., Das iranische Nationalepos (Leipzig, 1920).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی